

نشست پنجاه و ششم - بخش اول - مقدمه استاد چیت چیان در رابطه با شهادت سردار

سلیمانی

بسم الله الرحمن الرحيم

آیه ی «مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»، آیه ی قابل توجه ای است و دقت به آن بسیار مهم است و ما امروز توفیق داشتیم جلوه ای از این آیه را پیش چشممان داشته باشیم و مشاهده کنیم. مشاهده کردن آیات بلند خدا چیز کمی نیست و باید برای دیدن این آیات خدا شکرگزار باشیم چون اگر آدم تصویر درستی از یک آیه نداشته باشد به درک درستی از آن آیه نیز نمی رسد.

در زمان پیامبر گرامی اسلام آیات همراه با واقعه ها و رخدادها نازل می شدند. هر آیه نوعا یک ماجرای داشت و چون افراد آن ماجراها را می دیدند به درک بهتری از آیات نائل می شدند. در دوران ما که دوران نزول بیست و سه ساله قرآن نیست و ما هم نوعا اهل این نیستیم که ماجراهای آیات قرآن را مطالعه کنیم و اگر هم مطالعه کنیم حسی در ما ایجاد نمی کند چون بیشتر شبیه یک خاطره است تا یک ماجرای که آدم با آن درگیر باشد، مشاهده کردن آیات و رخ دادن اتفاقاتی که می تواند ماجرای آیات باشد، توفیق ویژه ای است. البته این رخدادها شان نزول نیست و اصطلاحا به آن تطبیق می گویند. در زمان پیامبر اسلام هم زیاد اتفاق می افتاد آیه ای در مکه نازل می شد و صحنه های دیگری در مکه یا مدینه اتفاق می افتاد که آن آیه مجددا توسط پیامبر خوانده می شد. به همین دلیل در تفاسیر، مفسرین در مورد مکی یا مدنی بودن بعضی آیات اختلاف کردند. حضرت علامه طباطبایی، در تفسیر المیزان، شرح مفصلی می دهند که مثلا با توجه به سیاق، این آیه مکی و برای فلان ماجرا است ولی چون ماجرای دیگری در مدینه مطابق آن بوده، بنا به تطبیق، آیه دوباره تکرار شده است.

بعضی آیات خدا مانند آسمان و زمین، ماه و خورشید، شب و روز و... اساسا دیدنی هستند. ما متاسفانه بر دیدن این آیات دیدنی هم اهتمام نداریم. بالاخره وقتی خداوند در قرآن کریم خداوند روی خورشید و ماه، جاری شدن آب از آسمان، رویش درختان و انواع درختان، شتر و... تاکید می کند، یعنی برای خدا مهم بوده است تا انسان در بین این همه پدیده در هستی، این پدیده ها را ببیند. یعنی مشاهده کردن این پدیده ها برای فرآیند رشد و هدایت انسان لازم است. یعنی نباید کتاب درسی باشد که در آن در مورد این پدیده ها صحبت نکرده باشد. چرا باید آیاتی برای خدا مهم باشد و در نظام تعلیم و تربیت برای ما مهم نباشد؟! ما در مشاهده کردن آیات بین خدا یعنی آیات طبیعت که جا دارد هر آدمی برود و ببیند کوتاهی می کنیم. مثلا وقتی شما فهمیدید طلوع و غروب، خورشید و ماه، منازل ماه و... برای خداوند مهم است لازم است چند روزی بروید در منطقه ای و این آیات را ببینید. درست نیست یک چیز برای خدا و در تربیت انسان مهم باشد و من نسبت به آن این قدر بی توجه باشم.

اما بعضی از آیات رخدادهای خاص دارند و نمی شود به راحتی رفت و دید! خیلی توفیق می خواهد که آدم با صحنه ای مواجه شود و آن آیه را ببیند. پس اگر دید واقعا جای شکرگزاری است. این آیات مثل آیات طبیعی نیستند که هر روز و ماه تکرار شوند. بعضی آیات رو اگر دیدیم، دیدیم اگر نه دیگر شاید نبینیم. این یک بار غفلت می تواند مساوی یک عمر از دست دادن یکی از آیات خدا باشد. آیه ۲۳ سوره احزاب یکی از این آیات است. البته اگر افراد دقت داشته باشند برای مایی که در کشوری زندگی می کنیم که به خون شهدا حیات دارد، این آیه را بارها در وصف شهدا و بسیجی های دفاع مقدس و بعد از آن دیدیم و شنیدیم. منتها بعضی چیزها آیت العظمای بعضی آیات می شوند. یعنی بعضی ها آنقدر در یک آیه حضور دارند که همه این آیه به ذهنشان می رسد. از ساعات اولیه ای که خبر شهادت این سردار بزرگ اسلام مخابره شد، آیه ی بالای همه متن ها این آیه بود. گویی به ذهن کسی آیه ی دیگری نمی رسد. این اصلا نکته کمی نیست که یک نفر در زندگی اش به قدری یک آیه قرآن را زندگی کرده باشد که وقتی می خواهند در مورد او صحبت کنند همه به آن آیه اشاره کنند. این مرتبه قابل توجه ای است که یک آیه بشود آرام و نشان یک آدم!

البته آیه هم آیه ی مهمی در سوره مبارکه احزاب است. سوره احزاب جزو سخت ترین سوره های قرآن است به دلیل شرایطی که برای پیامبر اسلام ایجاد شد. سوره حشر که امروز در محضرشان هستیم ظاهرا بعد از جنگ احزاب است. در جنگ احزاب حفظ اسلام به یک مو بند بود. زیرا همه جریانات داخلی و خارجی عزم خود را برای نابودی امت اسلامی شکل گرفته جزم کرده بودند. یهود با مشرکین پیمان بستند. منافقین هم از داخل یک معاهده ای بستند که شما حرکت کنید به سمت مدینه و ما هم از داخل شورش می کنیم. فکر کنید تمام کسانی که با پیامبر عهد بسته بودند، عهد خود را شکستند. حتی از باقی اعراب هم با پول قریش لشکر جمع کرده بودند. یک لشکر عظیم به سمت مدینه راه افتاد و منافقین هم از داخل جریان را شروع کردند. در جریان این جنگ، خندق کشیده شد که پیش بینی شده برای دشمن نبود و پشت آن گیر کردند. البته چه گیر کردنی؟ به این راحتی تسلیم نشدند. دشمنان می دانستند این حرکت اگر به نابودی پیامبر ختم نشود، پیامبر را به شدت قدرتمند خواهد کرد زیرا تمام توانشان را به میدان آورده بودند. در حدود یک ماه پشت خندق خیمه زده بودند. هر روز از این خندق رد می شدند و تمام سپاه اسلام هم پشت خندق ایستاده بودند و از آن مراقبت می کردند.

انشالله اگر تشریف ببرید شهر مدینه، در زیارت دوره، جایی به نام مساجد سبع (هفتگانه) می برند که محل جنگ خندق است. در واقع این ها مسجد نبوده است بلکه خیمه گاه فرماندهان جنگ بوده است. در خط مقدم جنگ، خیمه امیرالمومنین چسبیده به خندق بوده است. آن طرف تر خیمه جناب سلمان فارسی بوده است. یعنی فرماندهان خیمه زده بودند در خط خندق تا به محض اینکه کسی از خندق عبور کرد، با او بجنگند. حتی حضرت زهرا هم برای پشتیبانی لشکر در حوزه پرستاری و مراقبت خیمه خود را چسبیده به خندق زده بودند.

در این شرایط، بین خندق و مرکز شهر مدینه قلعه ی یهودی قرار داشت و خبر از پشت رسید که آن یهودی ها خیانت کردند و می خواهند مدینه را بگیرند. این شایعه که ایجاد شد منافقین از موقعیت استفاده کردند و تعداد زیادی از مسلمانان خط خندق را رها کردند و به سمت شهر بازگشتند.

اینجا جایی است که آن ماجرا اتفاق می افتد که وقتی عمر بن عبدود از خندق رد می شود، دیگر شیرازه سپاه اسلام شروع به از هم پاشیدن می کند. به طوری که از ترس کسی جرات نمی کند برود به جنگ با او! پیامبر سه بار تکرار می کنند که چه کسی به جنگ با او می رود و فقط امیرالمومنین هر سه بار بلند می شوند. همان ایستادگی حضرت امیر در آن لحظه حساس جنگ احزاب باعث می شود که بگویند «ضربه علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین». یعنی آن شمشیری که علی در خندق زد به اندازه عبادت کل جن و انس تا روز قیامت است. آیه می گوید: «مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبَدُّلًا». در این صحنه جنگ احزاب، عده ای شهید شدند و عده ای منتظر شدند اما با این انتظار عهدشان را تبدیل نکردند و پای آن ایستادند. افرادی که با ماجراهای سوریه بیشتر آشنا هستند، می دانند حضور شهید قاسم سلیمانی در سوریه نیز همین گونه بوده است. در آن ایام که از سوریه فقط دمشق و از دمشق فقط محله زینبیه مانده بود، عده ای در این شرایط ایستادند تا ورق را برگردانند و خود به «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ» پیوستند. ما هم وظیفه داریم جزو «وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ» باشیم وگرنه قافله را باختیم.

بعضی چیزها حجت را برای آدم تمام می کند و انسان بعد از آن جوابی برای خدا ندارد بدهد. بر اساس روایات، در هر دوره شاهدانی در زمین زندگی می کنند که خداوند در قیامت با آن ها با قومشان احتجاج می کند. ما در دوران زندگی مان شاهدانی داشته ایم که سند ایستادگی و بندگی خداوند در قیامت خواهند بود. اگر ما در عرصه ای کوتاه آمده باشیم، به ما خواهند گفت: او که در زمان شما بود! او که مثل شما بود!

آن چیزی که وظیفه ماست این است که هر چقدر این صحنه ها سخت بشود مثل صحنه جنگ احزاب، ما باید عهد ببندیم که «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» باشیم از آن ها که «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبَدُّلًا».

البته سخت تر نمی شود. به خاطر اینکه وقتی کار به اینجا می کشد، هم به قاعده در محدودیت بیشتر قرار گرفتن دشمنان و هم به قاعده این که، این جور اتفاق ها در قلب انسان های مجاهد خروش ایجاد می کند، این اتفاقات به نفع جریان حق تمام خواهد شد. قاعده عالم این است. ما اگر غفلت کنیم، خدا که نمی گذارد خون شهید پایمال شود. ولی ما می توانیم از این قافله جا بمانیم.

هر کدام از ما در عرصه ای فعالیت می کنیم و در آن عرصه حتما باورهای مشترکانه، ساز و کارهای مستکبرانه و رویکردهای انسان محورانه وجود دارد. عهد ما این است که تا از بین بردن آن افکار و ساز و کارها از پا ننشینیم.

در هر عرصه ای با حضور دشمن رو به رو هستیم. اگر کسی هم حضور دشمن را تا به امروز باور نکرده است، کافی است سر بچرخاند و ببیند که دشمن تا عمق خانه ها پیش آمده است. دشمنی و جنگ جدی است. هر کس در عرصه خود باید تصمیم به نابودی دشمن بگیرد. نه فقط برای خانواده و شهر خودش بلکه برای کل دنیای اسلام و بعد کل دنیا. اگر کسی این عهد را باور ندارد بار دیگر سوره مبارکه احزاب و حدید را بخواند. اصلا موضوع جلسه ما رسالت اجتماعی انسان های موحد است.

اینجا باید بندهای خطبه ی امیرالمومنین را خواند که می فرمایند: دندان هایتان را بر روی هم فشار دهید، جمجمه تان را به خدا عاریه بدهید، نگاهتان را به انتهای صف دشمن بدوزید، جوری قدم بردارید که کوه تکان خورد، شما تکان نخورید و تا صف دشمن را تا انتها از بین نبردید، دست از نبرد نکشید.

غم، اندوه، خشم و غضبی که از این ماجرا بر دل هایتان نشسته است را در سینه تان نگه دارید و تخلیه اش نکنید. ما انسان هستیم و انسان عجیب فراموش کار است. اندوه به قلبش می نشیند و آتشش می زند اما با داد و شعار، تخلیه اش می کند. بگذارید این آتش در قلبتان بنشیند، نگذارید این آتش سرد شود تا مدت ها شما را بسوزاند و در عوض آن سیلی که می خواهید بزنید را محکم تر بزنید، درسی که باید بخوانید را جدی تر بخوانید، قیامی که باید بکنید را محکم تر انجام بدهید، آن وقتی که باید بگذارید را بیشتر کنید و... این آتش را به کار تبدیل کنید.

کسی مانند جناب قاسم سلیمانی نباید داغش با اندوه، حرف و عزا گرفتن تمام شود. آنقدر باید در قلبمان این عزا بماند که مثلا ما در دانشگاه، در بخش علوم انسانی، در مقابله ی علوم انسانی غربی بهشان سیلی محکمی بزنیم و وقتی پرسیدند که چرا چنین می کنیم، بگوییم این جواب کاری بود که با شهید سلیمانی کردید. هریک از ما با بیرون کردن دشمن از عرصه خود، باید سیلی محکمی بزنیم.

خدا ما را شکرگزار این نعمت ها و از مومنین واقعی که به عهدشان عمل می کنند، قرار بدهد با صلوات بر محمد و آل محمد.

مقدمه تدبر در سوره مبارکه حشر

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع قبیله یهودی بعد جنگ احزاب که ماجرای آن در قسمت قبلی گذشت. بعد از آن اسلام پیروز شد و ورق برگشت و مشرکان رفتند در لاک خودشان و لشکر اسلام آمدند و صلح حدیبیه نوشته شد و بعد آن فتح مکه انجام گرفت و پیامبر دانه دانه قبیله های یهودی را که خیانت کرده بودند را یک به یک فتح کردند.

سوره ی حشر ماجرای یکی از این قبیله ها یعنی قبیله ی بنی نضیر است. این ها قبیله ی شاخصی به نظر آرایش سیستم دفاعی قلعه هایشان بودند و سرزمین بسیار بزرگ آبادی داشتند.

در حالی که هیچ کس فکر نمی کرد بنی نضیر را می شود شکست داد خداوند کاری کرد که بدون اینکه مسلمانان دست به شمشیرشان ببرند شکست بخورند. خداوند مسلمانان را پیروز کرد و در خفت تمام این قبیله قلعه هایشان را گذاشتند و فرار کردند.

اول پیامبر به آن ها گفتند که به شما مهلت می دهیم که این جا را ترک کنید اما این ها قبول نکردند. پیامبر حرکت کردند به سمت آن جا و گفتند حالا که نرفتید حق ندارید بروید جز اینکه به اندازه ی بار شتر وسیله بردارید با خودتان و بعد پیامبر گفتند که حالا که این طور شد فقط جانتان را می توانید ببرید. آن ها با ذلت از آنجا بیرون رفتند و آنقدر با ذلت برایشان تمام شد که خودشان خانه های خود را به دست خودشان خراب کردند چون نمی توانستند آن ها را با خود ببرند.

خداوند به پیامبر دستور داد به مومنین بگو بقیه ی آن را هم شما خراب کنید تا فکر نکنند که ما سر سوزنی به غنیمت آن ها چشم داریم.

قلعه را در واقع با خاک یکسان کردند و فقط سرزمین فدک ماند که شد فی یعنی سرزمینی که بدون جنگ در اختیار پیامبر قرار می گیرد که بر اساس سوره مبارکه ی حشر همچنین سرزمینی اختیارش دست پیامبر است که بخشی از آن را برای خدا و بخشی دیگر را برای خودش و خانواده اش باید خرج کند که بعد پیامبر این را به حضرت زهرا(س) می دهند.

سوال: مسلمان ها جنگ نکردند در آن جا اما قدرت اسلام به پشتوانه ی حضور فیزیکی آن ها بوده است و آن ها در پشت قلعه های بنی نضیر وجود داشتند.

یکی از موضوعات سوره حشر این بود که کسانی که با پیامبر بودند بعد از جنگ احزاب دچار توهمی شدند و آن این بود که اسلام به ید قدرت ماست که بالاخره دارد این قدر موفق می شود.

اتفاقا این توهم در بین جمع کثیری از آن‌ها شکل گرفت به گونه‌ای که خودشان را ذی حق می‌دانستند. در دستاورد های اسلام و فارق از اینکه چقدر در این جنگ‌ها مسلمانان نقش ایفا کردند یا نکردند، حرف خداوند در سوره ی مبارکه ی حشر این است که اصلا مگر کسی در این عالم به نسبت خدا ذی حق می‌شود؟ مگر کسی صاحب حق می‌شود که بخواهد طلب حق بکند؟

خداوند در ماجرای بنی نضیر سوره مبارکه ی حشر قدرت نمایی می‌کند و به آن‌ها نشان می‌دهد که مومنین بدون آنکه تکانی بخورند دشمن شکست می‌خورد. رعبی که در قلب بنی نضیر افتاد بیش تر از رعب اجتماع مسلمانان بود چون بنی نضیر خیلی قدرت مند تر از این حرف‌ها بود. اتفاقا خدا با این کار به مسلمانان نشان داد خداوند اگر بخواهد می‌تواند پیامبر را پیروز بکند. حالا ممکن است شما بگویید ۵ درصد حضور مومنان اثر داشت ولی خب ۹۵ درصد بقیه کار خداوند بوده است.

سوره ی حشر طعنه به بنی نضیر نیست بلکه طعنه‌ای به مسلمانانی است که توهم دفاع کردن از دین خدا را دارند و فکر می‌کنند خدمات ماست که اسلام را نگه داشته است.

خودشان فهمیدند که تکانی نخوردند و حالت ترساندن هم به خودشان نگرفتند لذا سوره ی حشر بیش تر در نفی مومنین است که احساس می‌کنند اگر آن‌ها نباشند اسلام نیست.

این واقعه جواب محکمی بود به زمزمه‌هایی که می‌گفتند ما بودیم اسلام را به این قدرت رساندیم. خداوند کاری می‌کند شبیه کاری که بنی اسرائیل از موسی خواسته بودند که به حضرت موسی گفتند که موسی تو و خدایت بروید بجنگید خداوند نشان داد که اگر بخواهد می‌تواند خودش و پیامبرش دو نفری بجنگند.

کجا می‌توانیم تکرارش را ببینیم؟

جایی که امیرالمومنین مردم را به جنگ فرا می‌خواند اما این‌ها نمی‌آیند.

امیرالمومنین یک خطبه دارند و می‌فرمایند که شما فکر کردید من شما را به جنگ دعوت می‌کنم یعنی از جنگ با دشمن می‌ترسم یا به حضور شما نیاز دارم برای جنگیدن با دشمن؟

خدا می‌داند که علی برای جنگیدن با لشکری که از همه ی عالم باشد ترسی ندارد و با همه ی آن‌ها می‌جنگد! من اگر به شما می‌گویم که بیایید بجنگید برای خودتان می‌گویم! نه من و نه دین به شما احتیاجی ندارد خیلی خطبه ی دردناک و حماسی است و می‌گوید من که احتیاجی ندارم که تو بیایی و با خودت فکر کنی که اگر نباشی پشت علی خالی می‌شود! علی (ع) پشتش به مردم نیست که پشتش خالی شود!

در منطق او کشته هم بشود یعنی پیروز است... او ذره ای نگرانی ندارند از این موضوع و به خاطر خود آن آدم ها دعوت می کند... غلبت فئه الکثیره ... کاری ندارد که مگر جمعیت کم طالوت نبودند که جمعیت زیاد جالوت را شکست دادند کاری ندارد که نیابید.

طالوت گفت از این آب جز کف دست کسی نخورد گفتند ما تشنه هستیم. معادلات او آن طوری نیست که بگویی می آییم یا نمی آییم و این حرفا... کافیست کمی مجاهدت کنید تا این را متوجه شوید. خداوند نیاورد آن روز را که کسی کتابی بنویسد و کتابش هم برگزیده شود و بگوید بالاخره ما کاری کردیم برای اسلام و این حرفا... ما چون خیلی مجاهدت نکرده ایم این احساس را نداریم . وگرنه که این سوره سوره ی کسانی هست که مجاهدت کرده اند. جنگ احزاب رد کرده... جنگ احد پشت سر گذاشته است... اهل بدر اند و مرحله های عجیبی را طی کرده است.. و خب طبیعی است که احساس کند مهره ی مهمی در این جریان است و مطالبه داشته باشد. خداوند هم در یک نبردی بدون اینکه آن ها دست به شمشیر بزنند جنگ را پیروز می کند و می گوید که همه ی غنیمت مال خدا و پیامبر اوست...

البته صدای آن ها بعدا در آمد... بالاخره وقتی توقع پیدا می کنیم این طوری می شود.